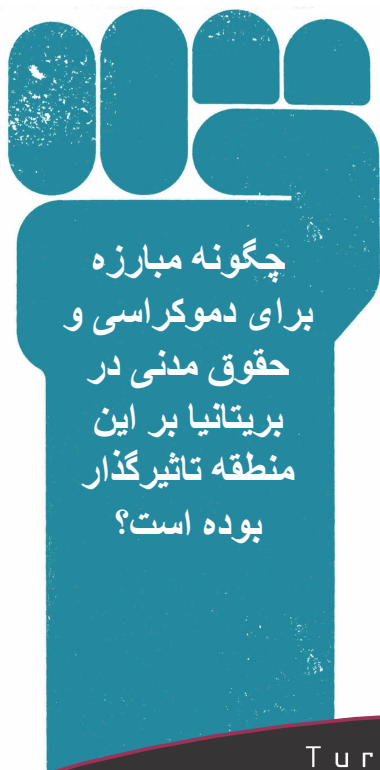


آزادی عمل در نورث ایست



چگونه مبارزه
برای دموکراسی و
حقوق مدنی در
بریتانیا بر این
منطقه تاثیرگذار
بوده است؟

زندگی و آزادی
تجربیات شخصی
از پروژه "آزادی عمل"



Turn a new page



Newcastle Libraries

Newcastle
City Council 

آزادی عمل در نورث ایست

هدف از پروژه "آزادی عمل" [Taking Liberties] حمایت از نمایشگاهی بود که بودجه آن از سوی هریتیج لاتاری [Heritage Lottery] تامین می‌گردید، نمایشگاه آزادی عمل در نورث ایست از 24 نوامبر 2010 تا 30 ژانویه 2011 در کتابخانه شهر نیوکاسل برگزار شد.

این نمایشگاه، که با همکاری کتابخانه بریتانیا [British Library] برگزار شد، به 900 سال مبارزه برای دموکراسی در بریتانیا پرداخت، و توجه ویژه‌ای به سهم نورث ایست در مبارزه برای آزادی‌های مدنی و دموکراسی مبدول داشت. در این نمایشگاه نسخه 1832 از قانون حقوق بشر ارائه شد، که این نسخه از سوی بایگانی پارلمانی به شهر قرض داده شده بود و حاوی شرحی از مبارزات، تظاهرات، ارزش‌ها، حقوق، آزادی‌ها و مفهوم آنها برای بریتانیایی‌ها بود.

به عنوان بخشی از نمایشگاه، به بازدیدکنندگان فرصت داده شد تا سرگذشت‌های شخصی افراد حاضر در پروژه "آزادی عمل" را ببینند و بشنوند. این پروژه که با حمایت مالی هریتیج لاتاری برگزار شد، به پناهندگان و پناهجویان از کشورهای مختلف فرصت داد تا اطلاعات بیشتری درباره تاریخچه حقوق بشر و آزادی‌های مدنی در بریتانیا بدست آورند. شرکت در مجموعه‌ای از کارگاه‌ها به اعضای گروه امکان داد تا درباره موضوعات مربوط به حقوق و ارزش بشر اطلاعات بیشتری بدست آورند و از سرگذشت یکدیگر در سفر به بریتانیا آگاه شوند.

طی این کارگاه‌ها، افراد از تجربیات خود در کشورهایشان صحبت کردند و توضیح دادند که چگونه در نورث ایست ساکن شدند. آنها از موارد نقض حقوق بشر که از آن رنج بردند صحبت کردند و از سختی مواجهه با تشریفات زائد اداری هنگام ساکن شدن در بریتانیا سخن گفتند. سرگذشت آنها الحاقیه معاصر ارزشمندی به مطالب تاریخی موجود در نمایشگاه بود و حفظ این سرگذشت‌ها به نظر سودمند می‌آید.

به منظور اینکه تعداد بیشتری از افراد از این سرگذشت‌های ارزشمند فرهنگی مطلع شوند، تصمیم گرفته شد تا تجربیات پناهجویان، پناهندگان و مهاجران در این منطقه جمع‌آوری شود، تا گفته‌های آنان به گوش تعداد بیشتری از افراد برسد. این امر به تهیه دفترچه‌ای منجر شد که هم‌اکنون آن را مطالعه می‌نمایید.

این گفته‌ها اکثراً توسط دانش‌آموزان ESOL ارائه شده است. این افراد از کشورهایایی چون بنگلادش، چین، هنگ کنگ، ایران، ترکیه، لهستان و هند انتخاب شده‌اند. امیدواریم که سرگذشت آنها باعث ایجاد درک هرچه بیشتر از وضعیت پناهجویان، مهاجران و پناهندگان شود و بر سهم اساسی این گروه‌ها در زندگی مردم این منطقه تاکید داشته باشد.

www.newcastle.gov.uk/libraries



ناصر (بنگلادش)



من قصد دارم درباره آمدن پدرم به انگلستان بنویسم. پدر من شصت سال پیش به انگلستان آمد. او مدت زیادی را در انگلستان بوده است.

او در ابتدا در لندن زندگی می‌کرد. وی در یک کارخانه کار می‌کرد. درآمد زیادی داشت. او در بنگلادش کار نمی‌کرد چون بنگلادش پول زیادی نداشت.

پدرم اولین باری که در انگلستان بود درخواست داد تا برادر بزرگم برای زندگی نزد او برود. او موفق شد.

دومین باری که پدرم اینجا بود، به همراه برادرم در شهر لستر زندگی می‌کرد. وی درخواست کرد تا من و خانواده‌ام به وی بپیوندم و در این کار موفق شد. حالا پدر من فوت کرده است.

اسم من ناصر است. من از بنگلادش آمده‌ام. من 10 سال پیش به انگلستان آمدم. پدرم همراه من به انگلستان آمد. اولین بار، من به مدت سه سال در لستر زندگی کردم. حالا مدت هفت سال است که در نیوکاسل زندگی می‌کنم. من خیلی خوشحالم زیرا می‌توانم آزاد باشم.

ناشناس (ترکیه)



وقتی کودک بودم مشکلات زیادی داشتم. به مدرسه‌ای می‌رفتم که معلمان آن مردم ما را دوست نداشتند، زیرا آن معلم‌ها ترک بودند.

من در شرق ترکیه زندگی می‌کردم. در آنجا عده‌ای از مردم کرد و عده‌ای دیگر ترک بودند. شهر و منطقه من کاملاً کرد نشین بود و زبان کردی در آن رواج داشت. فرقه و آیین ما متفاوت بود. ما به مسجد نمی‌رفتیم و حجاب (روسی برای زنان مسلمان) نداشتیم. اما وقتی به مدرسه می‌رفتم، من و سایر مردمان ما به زبان کردی صحبت نمی‌کردیم، چون معلمانمان عصبانی می‌شدند.

گاهی، معلمان ما می‌فهمیدند که بچه‌ها به زبان کردی صحبت می‌کنند. به ما گفته می‌شد که اگر بعد از کلاس، بعضی از بچه‌ها به زبان کردی صحبت کردند، ما باید این موضوع را به معلمان اطلاع دهیم. زبان کردی هرگز به ما آموزش داده نشد، و در عوض ما ترکی یاد می‌گرفتیم. من 5 سال درس خواندم تا اینکه دولت مدرسه را تعطیل کرد. بعد از آن مدرسه من به یک سربازخانه تبدیل شد.

من به دلیل مسائل سیاسی به انگلستان آمدم، زیرا در کشور خودم مشکلات بسیاری داشتم. در انگلستان حقوق بشر وجود دارد. من اینجا به همراه خانواده‌ام زندگی می‌کنم و بسیار خوشحال هستم. انگلستان برای من و خانواده‌ام امن است.



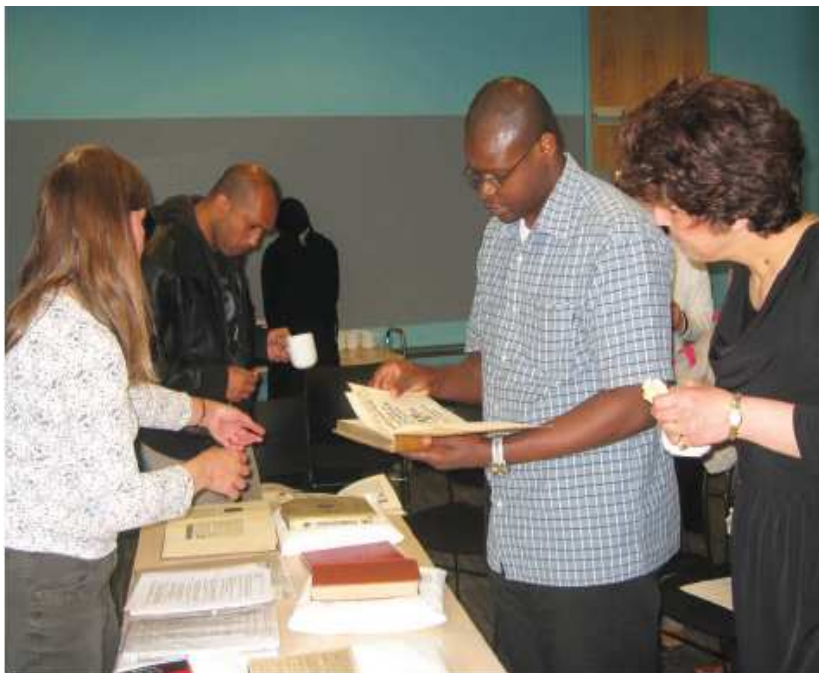
فهمیده (بنگلادش)

من می‌خواهم درباره آزادی بنویسم. مادرم به من گفته است که در زمان‌های قدیم در کشورم، زنان اجازه پوشیدن بلوزهای کوتاه را نداشتند. حالا همه چیز بهتر است و مردم آزادی دارند.

من وقتی ازدواج کردم به انگلستان آمدم. من در خانه مادر شوهرم زندگی می‌کردم. او می‌دانست که من نمی‌توانم به زبان انگلیسی صحبت کنم. به همین خاطر مادر شوهرم با شما صحبت کرد (گروه ESOL) و گفت که من نیاز دارم انگلیسی یاد بگیرم. او به جای من درخواست کرد تا در کلاس ESOL شرکت کنم.

همسرم آزادی‌های زیادی به من داده است. من در بریتانیا رانندگی یاد گرفته‌ام. من لباسهایم را در خانه می‌دوزم، پیراهن، برقع و بلوز می‌دوزم. خانواده من از آزادی زیادی در این کشور برخوردار هستند. من از معلم خود، جوان، خیلی راضی هستم. او بسیار مهربان، یاری‌رسان و صمیمی است.

کارگاهی در حال اجرا





ناشناس (چین)

پدر من در ابتدا به بریتانیا آمد زیرا در بنگلادش بسیار فقیر بود. کشور ما بسیار فقیر بود و موارد زیادی از نقض حقوق بشر در آن وجود داشت. من این شرایط را ندیدم. اما پدرم گفت که به همین دلیل به بریتانیا آمده است و او مرد بسیار قابل اعتمادی است. کشور ما آزاد نیست، اما به نظر من آزادی خوب است. او از خانواده‌اش حمایت کرده است.



ناشناس (هنگ کنگ)

من می‌خواهم درباره کشورم، هنگ کنگ، بنویسم. این کشور جای آرام و زیبایی است. کشور من ساختمان‌های زیبا و رستوران‌های فراوانی از کشورهای مختلف دنیا دارد. افراد متفاوتی در هنگ کنگ کار و زندگی می‌کنند. آنجا کشور آزادی بود.

من به همراه همسرم به اینجا آمدم. خانواده او مدتها قبل برای زندگی به اینجا آمدند. زندگی در آنجا برای مردم چینی بسیار دشوار بود. انگلیسی‌ها از چینی‌ها خوششان نمی‌آمد. بعضی از انگلیسی‌ها با چینی‌ها اختلاف داشتند. چینی‌ها بسیار سخت تلاش می‌کردند. مدتها قبل، چینی‌ها نمی‌توانستند به زبان انگلیسی صحبت کنند.

حالا اکثر انگلیسی‌ها از چینی‌ها خوششان می‌آید، زیرا اکثر آنها می‌توانند به زبان انگلیسی صحبت کنند. آنها با هم حرف می‌زنند و با هم کار می‌کنند.

در بریتانیا، آزادی هست و اینجا بسیار آرام است. هر سال، شما می‌توانید در انتخابات شرکت کنید و انتخاب کنید که به چه کسی رای دهید و تصمیم درست را بگیرید.



گفتگو درباره سرگذشت‌های زندگی در کارگاه



ناشناس (چین)

من می‌خواهم نامه‌های درباره نقض آزادی در کشورم بنویسم.

در سال 1989، در پکن پایتخت چین، دانشجویان تظاهراتی علیه رشوه‌گیری و فساد دولت ترتیب دادند. طی چند روز، این تظاهرات بین تمام دانشجویان دانشگاه‌های دولتی گسترش یافت. دولت، ارتش را برای سرکوب دانشجویان فرستاد. آنها با استفاده از سلاح گرم چند دانشجو را کشتند. این یک ماجرای واقعی است.



ناشناس (بنگلادش)

ابتدا پدر شوهر من به بریتانیا آمد. او در لندن زندگی می‌کرد. او در یک رستوران کار می‌کرد. سپس، چند سال بعد، شوهر من به لندن آمد. همسر من 10 سال در لندن زندگی کرد. او 21 سال پیش به نیوکاسل آمد. سپس به بنگلادش بازگشت. او در سال 1995 با من ازدواج کرد، و سپس من در سال 1996 به نیوکاسل آمدم. من 6 سال در کنار خانواده همسر من زندگی کردم، سپس به خانه جداگانه‌ای نقل مکان کردم، و حالا من و شوهر و فرزندم در خانه خودمان زندگی می‌کنیم.

6 سال پیش من آزادی نداشتم. حالا من از آزادی‌های زیادی برخوردارم. همسر من مرد بسیار خوبی است، او به من می‌گوید که می‌توانم شغل داشته باشم، می‌توانم به باشگاه ورزشی بروم، و می‌توانم زبان انگلیسی یاد بگیرم. انگلستان برای من خوب است. من می‌توانم خودم به بیرون از خانه بروم. من نمی‌ترسم.



ناشناس (لهستان)

من اهل لهستان هستم. من به بریتانیا آمدم زیرا پیدا کردن شغل در کشورم بسیار مشکل است. من 4 سال است که اینجا زندگی می‌کنم و توانستم پس از مدتی کار رایگان در بریتانیا اولین شغل خود را پیدا کنم. من یک شغل نیمه وقت دارم چون هنوز در حال یاد گرفتن زبان انگلیسی هستم. من باید امتحان رانندگی را پشت سر بگذارم تا گواهینامه رانندگی بگیرم. این امر به من کمک می‌کند تا کار بهتری داشته باشم.

من در بریتانیا بسیار آزاد هستم، خیلی بیشتر از کشور خودم. می‌پرسید چرا؟ فقط یک دلیل وجود دارد- شغل.

پریسا (ایران)

اسم من پریسا است. من اهل ایران هستم. می‌خواهم درباره آزادی‌های مدنی در کشورم بنویسم. در ایران، زنان از حقوق کمی برخوردار هستند. زنان نمی‌توانند لباس‌های رنگ‌های روشن بپوشند، مانند قرمز، سبز و غیره. وقتی آنها کار می‌کنند، حتی وقتی فقط به بیرون از خانه می‌روند، باید حجاب داشته باشند. اگر لباسهای شما مناسب نباشند، آنها می‌توانند شما را به زندان بفرستند یا شما را جریمه کنند.

من مدرک دانشگاهی در رشته روانشناسی از ایران دارم. من تحصیلات خود را به پایان رساندم و 2 سال در جستجوی کار بودم. در نهایت، شغلی در یک مدرسه پیدا کردم. من ملزم بودم دو امتحان شفاهی را پشت سر بگذارم و سپس آنها فردی را فرستادند تا کاملاً درباره من و خانواده‌ام تحقیق کند. در آخر، این تحقیقات بسیار مهمتر از صلاحیت‌های من بود.

مصاحبه‌های زیادی درباره مذهب، نظر درباره دولت و نحوه لباس پوشیدن در محیط کار و خارج از خانه انجام دادم. من مجبور بودم خودم را با سه لایه لباس بپوشانم تا در مدرسه کار کنم - حتی انگشترانم را. این واقعاً وحشتناک بود زیرا من نمی‌توانستم به راحتی حرکت کنم. حقوق من بسیار کم بود. من نتوانستم بیش از یک سال این شرایط را تحمل کنم.

در ایران، مردم حق ندارند لباس‌های خود و نحوه آرایش و مدل موهای خود را انتخاب کنند. این یکی از حقوق اولیه هر انسانی است. اما در کشورهای دیگر، مردم از این حقوق حداقلی برخوردار هستند، آنها می‌توانند لباس‌های خودشان را انتخاب کنند.

گروه "آزادی عمل"



پدر همسر من شصت سال پیش به انگلستان آمد. او در برادفورد زندگی می‌کرد. هم اکنون او ساکن نیوکاسل است. او در یک کارخانه کار می‌کرد. حالا وی یک بازنشسته مستمری‌بگیر است. شوهرم سی سال پیش به انگلستان آمد. او در یک رستوران کار می‌کرد. حالا او یک تاکسی دارد.

در کشور من، قانون خیلی خوب نیست. گاهی بسیار آزادهنده است. بعضی از مردم توانستند با قانون کنار بیایند. برخی دیگر به قانون اهمیت نمی‌دادند. در گذشته، وقوع جرم در کشور من بسیار شایع بود. حالا، خیلی شایع نیست.

در انگلستان، اعمال قانون بسیار خوب است. در انگلستان، همه چیز به موقع است. دولت با همه با احترام رفتار می‌کند. در این کشور، هواپیمایابی و سرقت بسیار نادر است. در کشور من، هواپیمایابی و سرقت و قتل بسیار شایع بودند، اما حالا اینطور نیست.

شوهر من خوب است. وقتی به بیرون از خانه می‌روم از آزادی‌های زیادی برخوردارم. شوهرم مشکلی ایجاد نمی‌کند. من زندگی آزاد را دوست دارم. من زندگی بدون آزادی را دوست ندارم.

در خانه در نیوکاسل



من هفت سال پیش به بریتانیا آمدم. طی سه ماه اولی که در بریتانیا بودم، اداره مهاجرت اثر انگشت من را در محل قبلی که بودم پیدا کرد، در آلمان. اداره مهاجرت تصمیم گرفت تا من را به آلمان بازگرداند. من در یک پانسیون مهاجران در لندن بودم و مجبور بودم پانسیون را ترک کنم تا پلیس بتواند من را با امنیت کامل به آلمان منتقل کند.

من نمی‌دانستم که چه کاری می‌توانم و نمی‌توانم انجام دهم تا آنها من را به آلمان بازنگردانند.

اما من تصمیم گرفتم تا در بریتانیا بمانم. مشکل چگونگی تغییر دادن تصمیم اداره مهاجرت بود. این کار برای من بسیار دشوار بود. سخت‌ترین کار در طول زندگی‌ام. چه کار باید می‌کردم؟

وقتی افسر مهاجرت من را به فرودگاه برد، من بسیار خونسرد بودم. خیلی سراسیمه نشدم. چند دقیقه اول که در فرودگاه بودم، باعث شدم تا فرودگاه پر از پلیس و افسران مهاجرت شود. من یک پنجره را شکستم و هر دو دست، سینه و شکم خود را با تکه‌های شیشه بریدم. به پلیس گفتم که اگر یک قدم جلوتر بگذارند، گردن خود را با شیشه می‌برم - فقط مترجم کنار من بود.

پس از چند ساعت که شیشه را روی گردن خود نگه داشته بودم، تصمیم گرفتم تسلیم شوم زیرا اداره مهاجرت فاکسی برای من فرستاد و به من اطلاع داد که اگر به این کار ادامه ندهم، آنها من را اخراج خواهند کرد.

چند سال قبل، یکی از دوستانم با نام طاهای، پنج سال در انتظار تصمیم وزارت کشور بود. او در آن پنج سال گذشته هیچ خبری دریافت نکرده بود و بسیار عصبانی و خیلی ناراحت بود.

یک روز او از خواب بیدار شد، یک تکه چوب درخت با خود برداشت و وارد کلانتری شد و شیشه‌های در جلویی را شکست. پلیس او را دستگیر کرد و از او پرسید که چرا شیشه‌های پنجره‌ها و در اصلی را می‌شکند. او پاسخ داد، "من مدت زیادی در انتظار تصمیم اداره مهاجرت بوده‌ام، و هیچ خبری از آنها دریافت نکرده‌ام، من 5 سال است که همسر و خانواده‌ام را ترک کرده‌ام و اداره مهاجرت هنوز من را در انتظار گذاشته است. من سعی کردم با کمک مشاور حقوقی و عضو پارلمان پاسخی دریافت کنم، اما تصمیمی درباره من گرفته نشد. من بسیار خشمگین و عصبانی هستم. من می‌خواهم که پلیس کاری برای من بکند زیرا دیگر نمی‌توانم صبر کنم."

اسم من پانول پاتل است. من اهل شهر گجرات در هند هستم. من می‌خواهم درباره کشورم بنویسم- درباره دموکراسی، سیستم دولت، نقض حقوق بشر و تخطی از قوانین و مقررات.

در کشور من، افرادی که قانون شکنی کنند مجازات می‌شوند. در کشور من قوانین مختلفی وجود دارد، مانند ممنوع بودن مصرف مشروبات الکلی به هنگام رانندگی. برای فروش مشروبات الکلی به مجوز یا پروانه نیاز است، در غیر این صورت امکان این کار وجود ندارد. هر فردی که مشروبات الکلی را پنهان کند یا به صورت پنهانی آن را تولید کند مجازات می‌شود و ممکن است دستگیر شود. پلیس آنها را دستگیر می‌کند و آنها باید به دولت جریمه پرداخت کنند- و دادگاه می‌تواند تصمیم بگیرد که به عنوان مجازات، آنها را به زندان بفرستد (3 یا 6 ماه).

بسیاری از افراد قانون شکنی می‌کنند. کسی اجازه ندارد در اتوبوس غذا بخورد یا نوشیدنی بنوشد یا سیگار بکشد، اما گاهی افراد در اتوبوس سیگار می‌کشند و این مسئله مهمی نیست چون پلیس اقدامی نمی‌کند. بعضی از افسران پلیس رشوه قبول می‌کنند و اجازه این کار را می‌دهند و بعضی افراد رفتار بد را ترجیح می‌دهند. آنها از مردم فقیر متنفر هستند.

یک بار وقتی در هند بودم، سوار اتوبوس شدم. اتوبوس بسیار شلوغ بود و مردم نمی‌توانستند بنشینند و مجبور بودند بایستند. یک مرد از کلمات بسیار بدی استفاده می‌کرد. من بسیار عصبانی شدم و موضوع را به کنترل‌چی اتوبوس اطلاع دادم. این تجربه بسیار بدی بود، چون آن مرد با من مشاجره کرد و فریاد می‌کشید. مرد مسخره.

سیاسگزاری

خدمات کتابخانه شهر نیوکاسل مایل است از جوان پاتیسون و کریس تیلور از سوپرکراش فیلمز [Superkrush Films] به خاطر کمک‌های ارزشمندشان تشکر کند.

مهمتر از همه، ما لیم از افرادی که اجازه دادند گفته‌هایشان را در این صفحات منتشر کنیم، سیاسگزاری نماییم. بدون همکاری آنان، انتشار این دفترچه ممکن نمی‌شد.



برای کسب اطلاعات بیشتر به این آدرس مراجعه کنید:

www.newcastle.gov.uk/libraries

تماس با ما

City Library, Charles Avison Building, 33 New Bridge Street West
Newcastle upon Tyne NE1 8AX.

تلفن: 0191 277 4100

ایمیل: information@newcastle.gov.uk